

مرتضی اعیان نوازنده پیشگسوت ساز تنبک در گفت‌وگو با «ایران»

از تکنیک های این ساز ایرانی می‌گوید

ضربانگ‌های زندگی بر صحنه هنر

در میان هنرمندان و پیشگسوتان عرصه موسیقی ایران، افرادی هستند که تأثیر بسزایی در حفظ و معرفی این هنر داشته‌اند و به‌نوعی میراث‌دار و رهرو استادان بزرگ گذشته خود بوده‌اند.

«عدالت سیاسی»

چه راه‌روزی برای مردم دارد؟

مهار یکه‌تازی قدرت

تحقق گام دوم انقلاب اسلامی، نیاز به راهبردها، راهکارها، قوانین، برنامه‌ها و آیین‌نامه‌های اجرایی متفاوت، سنجیده و دقیقی دارد و «عدالت» در این میان به‌عنوان یک راهبرد همیشگی، نقشی عمده بازی می‌کند.



گفت‌وگو با حمیدرضا هنری کارگردان فیلم سینمایی «گیتی همسر علیرضا»

پلان به پلان با گیتی درون

محمد مطلق

دبیر گروه گزارش

پیشتر از حمیدرضا هنری که دانش آموخته سینماست، فیلم‌های کوتاه «توالی» و «چهارراه» مستند «مدارهای تهران» و «مادر را صدا کن» و نیز تله فیلم‌های «خانه رخشان» و «راديو آبادان» را دیده‌ایم. فیلمسازی که با سماجت تلاش می‌کند از میانه انتخاب صنعت سرگرمی و هنر، سمت هنر بایستد و البته مخاطرات این ریسک بزرگ را هم بپذیرد. هنری در نخستین تجربه سینمایی خود در «گیتی همسر علیرضا» نیز همچنان اصرار دارد با پرهیز از سانتیمانتالیزم و احساسات‌گرایی سطحی، طرف هنر بماند و تا حد امکان در تله گیشه نیفتد. می‌گوید معلولیت و مسائل معلولان دغدغه اوست اما معلولیت گیتی همسر علیرضا یک مسأله بیرونی است در حالی که جهان درون این شخصیت و قصه زندگی او و برایش اهمیت بیشتری داشته است.

■ گیتی کیست یا بهتر بگوییم چطور آدمی است؟

برای من آدمی است یا یک جهان دوست داشتنی. جهانی پر از مبارزه و سختکوشی. نمی‌خواهم از کلمه «ویژه» استفاده کنم؛ گیتی آدمی است که با ناتوانی به دنبال ساختن و به‌وجود آوردن است. این ویژگی را در آدم‌های دور و بر خود هم دوست دارم و این

خصلت را از آنها عاریه گرفته‌ام تا گیتی خلق شود. من حتی وقتی به یک روستای دورافتاده می‌روم و مثلاً می‌بینم آنجا زنی تنها با دو بچه در حال رسیدگی به امور زندگی است، کشاورزی و دامداری

می‌کند و گلیشم را با قدرتی انسانی از آب بیرون می‌کشد، شگفت‌زده می‌شوم و در ذهنم می‌ماند. جان رفتار این آدم‌ها و قدرت زیست‌شان همواره روی من تأثیر می‌گذارد و برآیم قابل احترام است. حتی ممکن است آن آدم را هم ندیده باشم؛ مثلاً آذر یزدی نویسنده «قصه‌های خوب برای بچه‌های خوب»

یا هوشنگ مرادی کرمانی که وقتی زندگی‌اش را مرور می‌کنی، می‌بینی در چه موقعیت سختی تبدیل به یک انسان بزرگ می‌شود. برای من همه اینها تکه‌تکه جمع شده و تبدیل به شخصیتی به نام گیتی در قصه‌ای به نام «گیتی همسر علیرضا» شده است.

■ می‌توانیم بگوییم داستان «گیتی همسر علیرضا» را برای گیتی نوشته‌ای یا نه در این داستان شخصیتی به نام گیتی را پیدا کردی و با ذهنیتی که از شخصیت‌هایی مثل او داشتی، پرورش دادی؟

هر دو اتفاق همزمان افتاد. نمی‌توانم بگویم داستان را برای این شخصیت نوشته‌ام یا این شخصیت را در داستان کشف کرده‌ام. هر دو با هم در

یک متن مشترک متولد شدند. شاید اگر من صرفاً برای این شخصیت می‌نوشتم و گرفتار چنین دام دلفریبی می‌شدم، حالا یک بازنده بودم. اگر صرفاً به دنبال فضای دراماتیک داستانی هم بودم باز شاید یک بازنده بودم. به هر حال هر دو شانه به شانه هم پیش رفتند و قصه نهایی را ساختند.

■ گیتی بخشی از وجود علیرضا هم هست، یعنی فراتر از زندگی مشترک، گیتی بخشی از رؤیای او، کودکی او و جهان درون او یا گیتی اوست. می‌شود گفت این دو در نهایت یک نفر با ابعاد وجودی متفاوتی هستند؟

به نظرم از مفهوم کامل کردن بیشتر می‌شود برای تحلیل ماجرا بهره برد تا یکی پنداشتن. علیرضا چیزهایی مثل ثبات شخصیت و بزرگ اندیشیدن را ندارد، یعنی همه آن چیزهایی که در وجود گیتی هست. انگار نقص جسمی گیتی در علیرضا به صورت کاستی اخلاقی و شخصیتی خود را نشان می‌دهد. علیرضا در زندگی مشترک قبلی نقص‌هایی داشته و حالا می‌خواهد که خود را بازسازی کند. این دو یکدیگر را همپوشانی می‌کنند.

■ چرا شخصیتی مثل گیتی تا این اندازه برایت جذاب است؟ یک شخصیت تعالی‌جو، صبور، منعطف، سختکوش و... آیا این مسأله برایت نمادین است و جامعه را ذیل چنین شخصیتی تحلیل می‌کنی یا صرفاً تجربه زیسته و مربوط به خود توست؟

خب اول صرفاً یک قصه بود. وقتی نوشته شد، دیدم می‌توانم ابعاد و اضلاع شخصیتی گیتی را تحلیل کنم. یکی از دغدغه‌های شخصی خود من این بود که ما در سینمای ایران شخصیت‌هایی از این دست یعنی

متعلق به طبقه متوسط اجتماعی کمتر می‌بینیم. اگر هم پرداخته شده بیشتر تیپیکال بوده نه شخصیت. یعنی اغلب با نشانه‌هایی از پیش تعیین شده از یک تیپ اجتماعی ذهن مخاطب را هدایت می‌کنند.

■ یعنی می‌خواهید بگویید گیتی صرفاً یک شخصیت است و نه یک تیپ اجتماعی با ویژگی‌های مشترک؟

بله دقیقاً. نشان دادن یک استاد دانشگاه یکسری مؤلفه‌های خودش را دارد؛ مثلاً خانه‌اش پر از کتاب است، لباس خاصی می‌پوشد و... در حالی که در تجربه زیسته ما چنین چیزی با این غلظت وجود ندارد. من دنبال شخصیتی بودم که یک تجربه واقعی هم پشت آن باشد. برای همین تمام کوششم را کردم که با المان‌ها و کلیشه‌های رایج متعلق به یک تیپ اجتماعی شخصیت‌های داستان را نپروم. گیتی استاد دانشگاهی است که با مادر شوهرش زندگی می‌کند، ضعف جسمی و معلولیت دارد، نگاه سنتی دارد و... این برای من باورپذیرتر بود چون اطراف خود هم چنین شخصیت‌هایی دیده‌ام. برای همین از تعریف تیپیکال فاصله گرفتم؛ اینکه گیتی زن مستقلی است و در یک آپارتمان مستقل زندگی می‌کند، خانه‌اش پر از کتاب است و موسیقی خاصی گوش می‌دهد یا مرادوات اجتماعی خاصی دارد. من همه این ویژگی‌ها را کنار گذاشتم و رقتم سمت یک شخصیت ناب و واقعی که در جامعه نظایر آن زیاد است. شخصیت‌های فریخته با یک زندگی معمولی. نه بالانتین هستند نه پایین‌نشین بلکه متعلق به طبقه متوسط اجتماعی هستند با گرفتاری‌ها و ماجراهای خودشان.

■ تلاش کردید در تله کلیشه‌ها نیفتید.

نمی‌خواهم بگویم تلاش کردم کلیشه‌ها را بشکنم، از کلیشه‌ها فرار کردم. همین‌طور تلاش کردم وارد جریان سانتیمانتالیزم نشوم. برای کسی که قصه‌ای می‌نویسد یا فیلمی می‌سازد، راحت‌ترین کار این است که با سانتیمانتالیزم، تعداد مخاطبان اثر را بالا ببرد، گریه دریاورد و احساسات خواننده یا تماشاچی را جریحه‌دار کند و دنبال خودش بکشد. من از این ماجرا فرار کردم و با خود عهد بستم توانایی گیتی را به رخ بکشم نه معلولیتش را. من به درک و دریافت و اندیشه بیشتر

پایند بودم و نخواستم با کارهای عجیب و غریب، اشک مخاطب را دریاورم. خواستم بگویم شخصیتی مثل گیتی می‌تواند در خودش بشکند و روی پای خودش بایستد. نه رقابتی با کسی و چیزی احساس می‌کردم و نه می‌خواستم مختصاتی را به هم بریزم.

■ اینکه در داستان و شخصیت‌پردازی از سانتیمانتالیزم فرار کرده‌اید، کاملاً مشخص است. این وضعیت را در اجرا هم می‌بینیم؛ مثلاً دوربین کار عجیب و غریبی نمی‌کند یا اینکه همه چیز با ریتمی آرام پیش می‌رود. آیا این هم فکر شده بود یا اینکه اتفاقی داستان چنین فضایی را برای اجرا فراهم کرد؟

این ناخودآگاه بود اما ناخودآگاه فکر شده. گاهی ناخودآگاه کاملاً از دسترس ما خارج است مثل قابی که وقتی گیتی از زبان همسرش می‌شود عامل اتفاق تلخ زندگی‌اش یعنی معلولیت، همسرش بوده، در پس‌زمینه تصویر خیلی اتفاقی پوشکاری مصلائی تهران را می‌بینیم. این چیزی نبود که به آن فکر کرده باشم خیلی اتفاقی نشست و من با علاقه گفتم چقدر زیبا! به هر حال ساختنی در جریان بود که با قصه همخوانی داشت و آن رقله‌های نور در آسمان شهر، فضای عجیبی می‌ساخت.

اما چیزی که در مورد ریتم می‌گویید درست است. من می‌خواستم دکوپاژ فیلمم با دربخشی از بنای همان ریتم حرکتی گیتی که معلول است پیش برود. یعنی به این نتیجه رسیدم که من باید با زبان حرکتی این شخصیت، زبان حرکتی فیلم را بسازم. برای همین سعی کردم از پلان‌های درشت استفاده کنم. یک جاهایی هم اگر عدول کرده بودم در تدوین کنار گذاشتم.

■ به همین دلیل معلولیت گیتی هم یک موضوع عادی است؟ مخاطب تقریباً چند دقیقه بعد از آشنایی با گیتی معلولیت او را فراموش می‌کند حتی آدم‌های دیگر داستان هم انگار یادشان می‌رود که گیتی معلول است. خود معلولیت خارج از سینما برایت دغدغه است یا اینکه فقط دراماتیکی و سینمایی به ماجرا نگاه می‌کنید؟

بله در خانواده خود من چنین شخصیتی هست و می‌خواستم ادای دین کرده باشم. معلولیت و نداشتن یک چیز خیلی دراماتیک است. مثل گفتن است، مثل یک راز است. همه اینها با

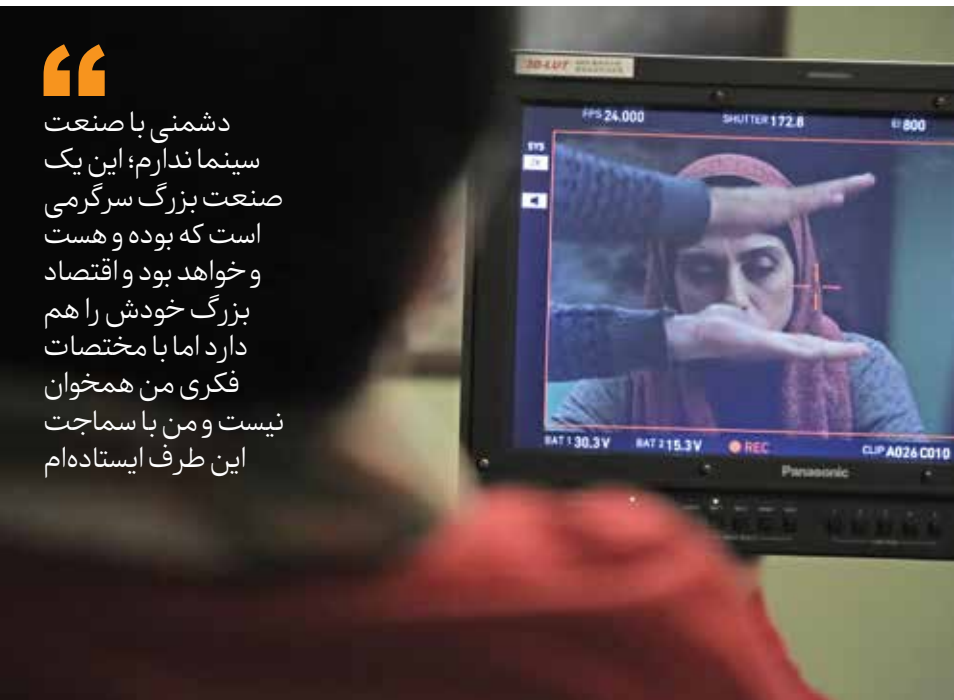
هم تلفیق شد و خود به خود مرا به این سمت و سو هل داد. یک کارگردان برای اولین کار سینمایی‌اش تلاش می‌کند سراغ یک سوزه ملتهب و درشت برود اما من عامدانه از چنین چیزی پرهیز کردم. چون می‌دانستم سوزه ملتهب و درشت خیلی زود تمام می‌شود.

به همان دلیلی که گفتم مسأله اجتماعی معلولان برای من همیشه دغدغه بوده و از نزدیک شاهد بوده‌ام که این بخش از جامعه چقدر نادیده

است که چطور بدون اینکه ترجم کنی و گرفتار احساسات شوی، قصه‌ات را پیش ببری.

■ سینما یک صنعت هنر است و شما سمت هنر ایستاده‌ای. برای اولین تجربه سینمایی این ریسک بزرگی نیست؟

بله مسأله خراب شدن آسانسور یک مسأله بیرونی این آدم است و تلاشی که علیرضا برای درست کردن آسانسور می‌کند، در واقع به این معناست که غیرمستقیم می‌خواهد به همسرش



دشمنی با صنعت سینما ندارم؛ این یک صنعت بزرگ سرگرمی است که بوده و هست و خواهد بود و اقتصاد بزرگ خودش را دارد اما با مختصات فکری نیست و من با سماجت این طرف ایستاده‌ام. کار سختی است که بخوای اسپت را در سینمای اندیشه زین کنی و پیش بروی. موفقیت، نسبی است و برای من هم نسبی بوده اما تلاشم را می‌کنم مستقل باشم و مستقل فکر می‌مانم. همه اینها دست به دست هم می‌مانند. خیلی محترمند و همیشه در ذهنم و سرایبم. زندگی‌اش را جمع و جور کند و مسائلی از این دست. خوشحالم که توانستم این مسأله را مدیریت کنم و وارد تله سانتیمانتالیزم و احساسات‌گرایی نشوم. گیتی یک آدم معمولی است مثل همه آدم‌ها و قصه‌ای دارد. حالا مهم این

گرفته می‌شوند و زیست محترمانه‌ای برای آنها وجود ندارد. با این همه حتماً برای شما هم اتفاق افتاده که در خیابان مثلاً به ناینبایی بگویید «من می‌توانم به شما کمک کنم؟» و شگفت‌زده شوید از اینکه خیلی محترمانه بگوید «نه خیلی ممنون متشکرم.» من وقتی خودم را مرور می‌کنم می‌بینم این آدم‌ها برای من خیلی محترمند و همیشه در ذهنم می‌مانند. همه اینها دست به دست هم می‌مانند. خیلی محترمند و همیشه در ذهنم و سرایبم. زندگی‌اش را جمع و جور کند و مسائلی از این دست. خوشحالم که توانستم این مسأله را مدیریت کنم و وارد تله سانتیمانتالیزم و احساسات‌گرایی نشوم. گیتی یک آدم معمولی است مثل همه آدم‌ها و قصه‌ای دارد. حالا مهم این

گرفته می‌شوند و زیست محترمانه‌ای برای آنها وجود ندارد. با این همه حتماً برای شما هم اتفاق افتاده که در خیابان مثلاً به ناینبایی بگویید «من می‌توانم به شما کمک کنم؟» و شگفت‌زده شوید از اینکه خیلی محترمانه بگوید «نه خیلی ممنون متشکرم.» من وقتی خودم را مرور می‌کنم می‌بینم این آدم‌ها برای من خیلی محترمند و همیشه در ذهنم می‌مانند. همه اینها دست به دست هم می‌مانند. خیلی محترمند و همیشه در ذهنم و سرایبم. زندگی‌اش را جمع و جور کند و مسائلی از این دست. خوشحالم که توانستم این مسأله را مدیریت کنم و وارد تله سانتیمانتالیزم و احساسات‌گرایی نشوم. گیتی یک آدم معمولی است مثل همه آدم‌ها و قصه‌ای دارد. حالا مهم این